

# با مخاطب‌های آشنا

## صاحب‌به با دکتر فریدون سیامک‌نژاد

### مقدمه

حدود چهار ماهی از سرپرستی آقای دکتر سید حمید خویی به عنوان دومین مسؤول این مجموعه می‌گذشت که به دلیل کاری که برای ایشان پیش آمده بود، مدیران جهاد دانشگاهی دانشکده داروسازی دانشگاه تهران با آقای دکتر فریدون سیامک‌نژاد که قرار بود از وزارت کار منفک شود تماس گرفتند و از ایشان خواستند که به عنوان سومین سرپرست داروخانه‌های دانشکده داروسازی قبول مسؤولیت کنند.

قرار و مدارهای لازم گذاشته شد و از ابتدای مهر ماه سال ۱۳۶۱ با حکم رئیس وقت دانشکده داروسازی دانشگاه تهران یعنی آقای دکتر کوشک آبادی، آقای دکتر فریدون سیامک‌نژاد مسؤولیت مجموعه را از آقای دکتر سید حمید خویی تحويل گرفت. مجموعه داروخانه‌های دانشکده داروسازی در آن زمان از نظر سازماندهی در چه وضعیتی قرار داشت و چه کارهایی برای سروسامان دهی این مجموعه باید انجام می‌گرفت، در مصاحبه ایشان به طور مفصل بازگو شده است. به منظور آشنایی با دوران مسؤولیت سومین سرپرست داروخانه‌های دانشکده داروسازی دانشگاه تهران، مصاحبه ایشان را از مجموعه‌ای به نام «آشنایی با تاریخچه و فعالیت‌های داروخانه‌ها و مراکز دارویی دانشکده داروسازی دانشگاه علوم پزشکی تهران» که به سفارش داروخانه‌های دانشکده داروسازی دانشگاه علوم پزشکی تهران و توسط شرکت «تصویرساز کاوش» به صورت تصویری تهیه شده است، انتخاب و با هم مرور می‌کنیم:

◀ آقای دکتر لطفاً خودتان را معرفی کنید و سابقه همکاری تان را با مجموعه داروخانه‌های ۱۳ آبان بفرمایید؟

من دکتر فریدون سیامک‌نژاد هستم، متولد سال ۱۳۳۱ در منطقه ۶ تهران، دقیقاً میدان مولوی سینمای معروفی در زمان قدیم بود به نام سینما تمدن، کوچه‌ای بود رو به روی این سینما و ته آن کوچه من متولد شدم. دوره دبستان را در مدرسه منیر در نارمک تهران گذراندم. دبیرستانم، دبیرستان کمال بود. سال ۱۳۴۹ وارد دانشکده داروسازی دانشگاه تهران شدم. سال ۵۵ از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شدم. ۲ سال سربازی بودم و بعد از آن دیگر تقریباً عمر ما وصال نداد به کار قبل از پیروزی انقلاب. یعنی وارد کار که شدیم عملأً بعد از انقلاب بود.

کار جدی من از اردیبهشت ۶۰ به عنوان مشاور سیاسی وزارت کار، در زمان وزارت آقای میرمحمد صادقی، آغاز شد. در تیر ماه سال ۶۰ که آن اتفاق برای حزب جمهوری اسلامی افتاد، معاون فرهنگی و پارلمانی آن زمان وزارت کار، شهید مهمانچی به شهادت رسید و براساس دستور حضرت امام که بلافضله پست‌ها جایگزین شوند، من به عنوان معاون فرهنگی پارلمانی وزارت کار در زمان میرمحمد صادقی انتخاب شدم. شهریور سال ۶۰ که آن اتفاق در نخست وزیری افتاد، دولت تغییر کرد و آقای مهندس موسوی نخست وزیر شدند و وزیر کار ایشان هم آقای توکلی بود. آقای میرمحمد صادقی اصرار داشتند که ما بمانیم در وزارت کار تا بگویند دیگر نمی‌خواهیم بمانیم. من حدود نه ماه

و نیم در دوره آقای توکلی هم معاون پارلمانی بودم تا بعد به هر حال به خاطر مسایل فکری از وزارت کار آمدم بیرون. در آن زمان قرار بود در وزارت صنایع مشغول به کار شوم. در زمان آقای هاشمی طبا حکمی هم برای من زده بودند، به عنوان معاون آموزش نیروی انسانی برای وزارت صنایع. همان زمان، بچه‌های جهاد دانشگاهی دانشکده صحبت کردند که داروخانه‌های دانشکده نیاز به سرپرست دارد و خلاصه با اصرار آقایان در اول مهرماه سال ۶۱ به عنوان سرپرست داروخانه‌های دانشکده داروسازی به این مجموعه وارد شدم.

آن زمانی که من وارد داروخانه‌ها شدم، داروخانه‌ها هیچ تشكیلات و سازماندهی نداشتند. برای این که خیلی نمی‌گذشت از زمانی که داروخانه‌ها به دانشکده داروسازی واگذار شده بود. به هر حال ما شروع کردیم به سازماندهی داروخانه‌ها. اولین کاری که کردیم، برای هر داروخانه دانشکده، که آن موقع ۴ داروخانه بود، یک مدیر داخلی مشخص کردیم. بعد از تعیین مدیر داخلی چارت سازمانی برای داروخانه‌ها نوشیم. این که دکتر داروساز چه جایگاهی داشته باشد؟ حسابدار چطور؟ کمک حسابدار، تکنیسین، صندوقدار و کارگر و مستخدم و دیگران. پایه‌های حقوق را به صورت یکنواخت برای همه مجموعه‌ها تعیین کردیم. اشلی هم که برای حقوق تعیین کردیم، قدری بالاتر از چیزی بود که در آن زمان بیرون از مجموعه داروخانه‌های دانشکده داروسازی پرداخت می‌شد.

برای رسیدگی به حساب و کتاب‌های داروخانه یک حسابداری مرکزی داشتیم که مستقر در

آموزش دانشجوهای داروسازی وجود داشت. چه شد که مسیر کار داروخانه‌ها در زمان جنگ تا حدی عوض شد، یعنی این که کار آموزشی در اولویت‌های بعدی قرار گرفت. آیا این ضرورت وجود داشت؟

بحث تأسیس داروخانه‌های دانشکده داروسازی با هدف و اولویت آموزش دانشجوهای دانشکده داروسازی مطرح شد ولی مسأله جنگ از یک طرف و تبعات جنگ که باعث شده بود دارو به وفور وجود نداشته باشد و توزیع دارو کنترل شده باشد، جدی بود و عملًا داروخانه‌های دانشکده داروسازی بودند که می‌توانستند در این زمینه سرویس بدنهند و جایی بودند که دولت مطمئن بود تا اگر دارو را در اختیار بگذارد، به درستی دست مردم می‌رسد. این بود که به تدریج مسأله آموزش دانشجویان رفت در اولویت بعدی و اولویت اول داروخانه‌ها شد سرویس‌دهی به مردم. الحق هم اگر این داروخانه‌ها نبودند قطعاً سرویس‌دهی دارویی در پشت جبهه دچار مشکل می‌شد برای این که تقریباً هر چه که به جلو می‌رفتیم از سال ۶۱ به سال ۶۲، ۶۳، ۶۴ تقریباً می‌شود گفت، از ساعت ۷، ۸ شب داروخانه‌ای در تهران باز نبود و از ساعت ۸، ۹ شب تا ساعت ۶/۳۰ ۷ صبح، فقط داروخانه‌های دانشکده داروسازی بودند که در تهران به مردم سرویس می‌دادند. این مسأله از زمانی که بمباران شهرها شروع شد، تشدید گردید و تقریباً به محض این که هوا تاریک می‌شد دیگر داروخانه‌ها تعطیل بودند و تنها داروخانه‌های دانشکده داروسازی بودند که سرویس‌دهی انجام می‌دادند. به ترتیبی بود که ما درب داروخانه ۱۳

داروخانه ۱۳ آبان بود. دیدیم که در هر داروخانه‌ای برای حساب و کتاب روزانه احتیاج به یک کمک حسابدار هست که با حسابداری مرکزی ارتباط داشته باشد. برای هر داروخانه‌ای یک کمک حسابدار تعیین کردیم و به تدریج رفتیم جلو. آن موقع برای ساعات ورود و خروج بچه‌ها دفاتری بود که دستی می‌نوشتند. وقتی برسی ۷/۳۰ کردیم، دیدیم هر روز صبح همه ساعت ۶/۳۰ می‌آیند. من خودم هم تقریباً هر روز ساعت ۸ شب که آن زمان موقعیت داروخانه بودم تا ساعت ۸ شب که آن زمان موقعیت کاری چنین چیزی را می‌طلبید. پس این داروخانه‌ها سرویس خوبی به مردم می‌دادند. من از سال ۶۱ که آمدم داروخانه‌ها تا اواخر سال ۶۷ یک روز مرخصی نرفتم. در اواخر سال ۶۷ به عنوان عضو هیئت مدیره شرکت سهامی انتخاب شدم که بعد در اوایل سال ۶۸ مسافرتی با بچه‌های شرکت سهامی رفتیم. یعنی ۶۷ سال من اصلاً مرخصی که نرفتم هیچ، روزهای تعطیل و جمعه‌ها هم خیلی از وقت‌ها می‌آمد و چون بچه‌ها می‌دیدند سرپرست داروخانه‌ها اینجور کار می‌کند، بالطبع همین طور کار می‌کردند. یک عشق و علاوه‌ای وجود داشت در مجموعه داروخانه‌های دانشکده برای کار کردن. ابتدای پیروزی انقلاب بود، آن شور انقلابی در همه بود. مسایل جنگ هم که مزید بر علت و باعث می‌شد که بچه‌ها واقعاً سخت‌کوشی داشته باشند و کار مرتب و مداومی را انجام دهند.

← آقای دکتر انگیزه تشکیل داروخانه‌ها بحث‌های آموزشی بوده و مرتفع کردن ضعفی که در سیستم

صبور را برای مردم داشته باشند و درگیری به وجود نماید. البته، درگیری کمایش به وجود می‌آمد. بالاخره این طرف خسته و عصبانی بود آن طرف هم دنبال دارو گشته بود، گیرش نیامده بود. واقعیت این بود که آن زمان‌ها اکثرًا کالاهای ضروری مردم کوپنی بود اما دارو کوپنی نبود ولی ما خودمان سعی می‌کردیم که سهمیه‌بندیش کنیم. اگر چند بسته از دارویی به ما می‌دادند، به حد اکثر مردم برسانیم که نیازشان برطرف بشود.

### ◀ آقای دکتر داروها چه طور تأمین می‌شد، آیا دارو هم تحریم بود؟

دارو هیچ وقت تحریم نبوده نه در آن زمان، نه در دوره جنگ، من تا خرداد ۷۰ سرپرست داروخانه‌ها بودم، بعد شدم مدیرعامل شرکت سهامی دارویی کشور. نزدیک ۵ سال مدیرعامل آن‌جا بودم. آن زمان تنها واردکننده دارو در کشور، شرکت سهامی بود. یعنی خود دولت واردکننده دارو بود. حدود سالی ۱۲۰ تا ۱۳۰ میلیون دلار آن موقع دارو وارد می‌کردیم. هیچ دارویی تحریم نبود. اگر مشکلی وجود داشت مشکلات بانکی بود. مثلاً در مقاطع زمانی ال-سی ایران را قبول نمی‌کردند. تأییدیه بانک مرکزی می‌شد. البته، در یک مقطع زمانی در ابتدای پیروزی انقلاب عمده‌ای از اروپای شرقی و از یوگسلاوی آن زمان تهیه می‌شد ولی به مرور دیگر تقریباً تمام کشورها حاضر شده بودند. ابتدای انقلاب به لحاظ این که طرح ژنریک پیاده شده بود

آبان را یک وقتی بعد از پایان جنگ در سال ۶۹ به مناسبتی می‌خواستیم ببنديم. هیچ قفل و بستی نداشت. یعنی نمی‌دانستیم این درب را چگونه باید ببنديم. درب این داروخانه هیچ وقت بسته نشد و قفلی نخورد. داروخانه‌های دانشکده داروسازی به نسبت زمان خودشان سرویس‌دهی مناسبی داشتند. شاید اگر الان را با گذشته مقایسه کنیم هیچ ارتباطی به هم‌دیگر نداشته باشند ولی در زمان جنگ مردم برای تهیه دارو، داروخانه‌های دانشکده داروسازی را پشتوانه‌ای برای خودشان می‌دانستند. می‌دانستند که این دوا هر کجا پیدا نشود، بالاخره در داروخانه ۱۳ آبان پیدا می‌شود. واقعاً در تهران هر دارویی که هیچ کجا گیر نمی‌آمد، داروخانه ۱۳ آبان داشت. الان دارو در خیلی از موارد به قدری فراوان هست، که هیچ کس فکر نمی‌کند که ۲۰ ۲۵ سال پیش برای دو آمپول ب کمپلکس، ب ۱۲ مردم چه قدر در شهر می‌گشتند. یا برای ۱۰ دانه قرص ایبیپروفن، یا برای یک ورق قرص رانیتیدین. چه قدر می‌آمدند در داروخانه ۱۳ آبان و در صف می‌ایستادند تا یکی دو ورق دارو بگیرند ولی علیرغم این راضی بودند یعنی اگر مریضی ۲، ۳ ساعت صف ۱۳ آبان می‌ایستاد و نسخه‌اش را می‌گرفت با رضایت کامل می‌رفت. حرف بد نمی‌زد، فحش نمی‌داد، البته خیلی وقت‌ها اگر مردم با نارسایی و مشکلی در جامعه درگیر بودند می‌آمدند دق دلشان را در داروخانه‌های دانشکده داروسازی خالی می‌کردند، چون این افراد را نماینده دولت می‌دانستند. ما همیشه به بچه‌ها سفارش می‌کردیم که سعی کنند تا نقش سنگ

دانشکده داروسازی همیشه دارای صفت بود. این صفت تشکیل می‌شد و می‌آمد داخل داروخانه. یک نفر آن‌جا نشسته بود که نسخه‌ها را پذیرش می‌کرد. گاهی وقتی که مریض می‌آمد و نسخه‌اش پذیرش می‌شد تازه متوجه می‌شدیم که دارویی که می‌خواهد داروی خیلی نایابی هم نیست و ممکن است دو تا داروخانه آن طرف ۱۳ آبان هم داشته باشند و همه‌اش داروی تخصصی و فوق تخصصی نبود ولی به کرات می‌شد که ما به مردم توصیه می‌کردیم که این همه معطل نشوند و بروند از داروخانه محله‌شان بگیرند. می‌گفتند اطمینان ندارند. می‌ایستند ۲ ساعت معطل می‌شوند و دارو را از این‌جا می‌گیرند. یعنی دو تا مسأله بود. یکی تهیه دارو بود. یکی اطمینان از تهیه دارو بود. این دو مسأله باعث می‌شد که مریض ساعتها ایستادن در صفحه داروخانه ۱۳ آبان را به جان بخرد.

در خیلی از نسخه‌ها هم اقلام در داروخانه‌های دگر هم پیدا می‌شد. منتهای مراتب، بیمار مطمئن بود هم دارو را درست دریافت می‌کند، هم از نظر قیمت مورد اجحاف قرار نمی‌گیرد. این دو مسأله هم باعث می‌شد که از اقصی نقاط تهران مریض بیاید به داروخانه‌های دانشکده داروسازی.

### ◀ کیفیت دارو چه طور بود و تفاوتی بین داروی شما و بیرون بود؟

کیفیت نه، دارو همان دارو بود. همان شرکتی که دارو را پخش می‌کرد برای داروخانه دانشکده داروسازی و برای داروخانه بغل داروخانه دانشکده داروسازی هم توزیع می‌کرد. کیفیت دارو تفاوت

یک مقدار شرکت‌ها اکراه داشتند ولی به تدریج می‌دیدند اگر بخواهند دارو ندهند بازارشان را از دست می‌دهند. دارو تهییه می‌شد، از طریق شرکت سهامی دارویی کشور در قسمت واردات دارو، در داخل هم که تولید می‌شد. چه تولید داخل و چه وارداتی، در اختیار ۶ تا شرکت پخش قرار می‌گرفت. هنوز هم بعد از ۳۲ تا ۳۳ سال، بیش از ۷۰ درصد توزیع دارو در سراسر کشور، توسط این ۶ تا شرکت انجام می‌شود.

### ◀ داروخانه‌های دانشکده چه درصدی از این توزیع دارو را در اختیار داشتند؟

توزیع مردمی با ما بود. برای این که دارو در اختیار این داروخانه‌ها قرار می‌گرفت. فکر می‌کنم نزدیک ۶۰ تا ۷۰ درصد داروی تهران را همین ۴ تا داروخانه به دست مردم می‌رسانند. البته، ابتدایی که من مسؤولیت داروخانه‌ها را تحويل گرفتم، ۴ تا داروخانه بود. حدود یک سال و نیم بعد داروخانه ایثار هم اضافه شد. از سال ۶۵ داروخانه دکتر امینی هم توسط مرحوم دکتر امینی وقف دانشکده داروسازی گردید و ۶ داروخانه شدند. تا زمانی که من بودم همین ۶ داروخانه بود. بعدها داروخانه ۱۳ آبان به دو قسمت فوق تخصصی و شبانه‌روزی تقسیم گردید. بعد هم به تدریج داروخانه‌های بیمارستانی اضافه شدند.

### ◀ آیا همه داروها در مجموعه داروخانه‌های دانشکده با صفت عرضه می‌شد؟ اصولاً داروخانه ۱۳ آبان و داروخانه‌های دیگر

من بودم، محل داروخانه ۱۳ آبان همین محلی بود که الان داروخانه فوق تخصصی قرار دارد. به لحاظ کمی جا در پایین، پایین فقط نسخه را رد می‌کردند. طبقه بالا، هم نسخه‌پیچی بود و هم محل حضور مدیر داروخانه و مسؤول حسابداری داروخانه‌ها. این که تشکیلاتی باشد، اتاق جداگانه و منشی و این حرف‌ها نبود. واقعاً همه جهادی کار می‌کردند آن زمان. من از بالا اشراف داشتم به پایین. من نشسته بودم پشت میز که سرو صدای خیلی عجیب شنیدم. یه خانمی داد و فریاد می‌کرد: «آقا مردم از کمردرد، بیچاره شدم این دیسک کمر من اینجوری شده... الان یک هفته است دنبال دارو می‌گردم، پیدا نمی‌شود. حالا هم که آدمم اینجا می‌گویند از هر کدوم دو دانه به تو بیشتر نمی‌دهیم...» من این صحبت را که شنیدم، رفتم پایین. گفتم: «خانم بینم نسخه‌ات چیست؟» آمد. نسخه‌اش را دیدم. نوشته بود: آمپول ب کمپلکس ۵ تا، ب ۱۲، ۵ تا، گفتم که خانم این که داروی تقویتی است. قطعاً کمر شما مشکل خاصی نداشته که دکتر داروی تقویتی نوشته است. الان هم برای شما نوشته هفتاهی دو عدد از این‌ها را با همیگر مخلوط و تزریق کنید. یعنی اگر دو عدد از هر کدام به شما بدهنند، برای ۱۵ روز دارو دارید. من هم الان پشت نسخه‌تان می‌نویسم من سرپرست داروخانه‌ها هستم و تأیید می‌کنم که شما ۱۵ روز دیگر ببایید و با همین نسخه دو عدد دیگر بگیرید. خلاصه از ما اصرار و از این خانم انکار که الا و لا بد من از راه دور آمده و ۵ تا را باید بگیرم. من هم برای این که سرو صدا

نمی‌کرد. ممکن بود که حالا بعضی داروخانه‌ها از نظر قیمتی به مریض اجحاف کنند و گزنه از نظر کیفیت فرقی نمی‌کرد.

← در قبال درگیری‌هایی که اتفاق می‌افتد، شما به عنوان مدیر داروخانه عکس العمل تان چه بود. نهایتاً این درگیری‌ها چگونه حل و فصل می‌شد و آیا کار به نیروی انتظامی و کلانتری هم کشیده می‌شد؟

معمولاً سعی می‌شد مسایل با کدخدا منشی حل شود. بیشتر توصیه ما به پرسنل داروخانه این بود که خونسرد باشند و درگیری به وجود نیاورند ولی اگر موقعی درگیری هم پیش می‌آمد با دخالت مدیر داروخانه یا به هر حال کدخدا منشی مسایل حل می‌شد. معمولاً پای نیروی انتظامی وسط کشیده نمی‌شد. خیلی به ندرت پیش می‌آمد آن هم معمولاً زمانی بود که مدیر حضور نداشت. عمدتاً هم در داروخانه ۱۳ آبان این مسایل اتفاق می‌افتد. برای این که داروخانه ۱۳ آبان را می‌شود گفت قلب داروخانه دانشکده داروسازی بود. یعنی مرکزیت داشت. واقعاً هم، از نظر اداری و از نظر اقتصادی، داروخانه ۱۳ آبان مثل قلبی بود که در مجموعه داروخانه‌ها می‌تپید و این خون را می‌رساند به بقیه داروخانه‌ها.

← خاطره‌ای یادتان هست از این بحث‌ها و درگیری‌ها؟

هنوز هم هر موقع اسم ب کمپلکس، ب ۱۲ می‌آید، من یاد خاطره‌ای می‌افتم. تا آن زمانی که

← روند انتخاب نیروهای داخلی به چه ترتیبی بود؟ آیا با توجه به غیرعادی بودن شرایط کار نیروهای خاصی انتخاب می‌شدند؟

نیروی خاصی نبودند. زمانی که من داروخانه‌ها را تحویل گرفتم یک تعداد تکنیسین تمام وقت داشتیم. تعدادی هم تکنیسین نیمه وقت داشتیم که معمولاً بعداز ظهرها می‌امندن. صبح کارمند بهداری مناطق بودند. چون این داروخانه‌ها در گذشته قبل از این که به دانشکده داروسازی واگذار بشود زیرمجموعه بهداری‌های مناطق بود. یکسری پرسنل آن جا بودند که بعداز ظهرها می‌امندن کار می‌کردند. ما بعد از ۶ تا ۷ ماه دیدیم که این‌ها خیلی کار مثبتی برای ما انجام نمی‌دهند. برای این که صبح به هر حال انرژی‌شان در بهداری مصرف شده و خیلی با خط و ربطی که ما تعیین کرده بودیم کارشان سازگاری نداشت. ما عمدۀ پرسنل‌مان تکنیسین‌هایمان بودند. دکترهای داروساز که پروانه‌شان را می‌گذاشتند آن‌جا هم از افرادی تعیین می‌شدند که از نظر دین و دیانت یا از نظر حجاب طوری باشند که به آن مجموعه بخورند. در مورد تکنیسین‌ها که در واقع تنه اصلی کار داروخانه‌ها را تشکیل می‌دادند، ما آمدیم و تصمیم گرفتیم که تکنیسین‌ها را خودمان آموزش بدھیم و خودمان تربیت کیم. شروع کردیم و اگر نیاز داشتیم از افراد دیپلمه استخدام می‌کردیم. بالاخره رابطه‌ای دیگر. آقا اگر تو کسی را می‌شناسی دو نفر معرفی کن. این‌ها را آموزش می‌دادیم. بعد از ۲ تا ۳ ماه امتحانی از آن‌ها می‌گرفتیم، اگر قبول می‌شدند در شیفت قرارشان می‌دادیم. این افراد توانی این ۲ تا

بخوابد پذیرفتم. خیلی وقت‌ها اینطوری بود، یعنی مشاجراتی که در داروخانه دانشکده پیش می‌آمد از این تیپ مسایل بود. مریض آشنا نبود به دارویش. به خصوص آمپول ب کمپلکس و ب ۱۲ خیلی کم بود. البته، خیلی داروها کم بود به همین دلیل هم ما مراجعه‌کننده دوستانه خیلی داشتیم! منتهی این یک مورد همیشه در گوش من زنگ می‌زند. صدای آن خانم که از درد کمر می‌نالید و آمپولش هم ب کمپلکس و ب ۱۲ بود.

← با توجه به این که یکسری داروها در مجموعه شما یافت می‌شد، برای بحث پارتی‌بازی و این که کارمندها احتمالاً رابطه‌ای کار کنند، چه اندیشیده بودید؟ اصلاً این معضل را داشتید؟

وقتی که بحث پارتی‌بازی پیش می‌آید، آدم ذهنش روی مسایل بزرگ می‌رود. بینید بالآخره یک مجموعه‌ای در داروخانه کار می‌کردند و این مجموعه دوستانی داشتند و آشنا‌یان و فامیلی داشتند. خود بنده رفقای زیادی داشتم زنگ می‌زدند. پارتی‌بازی به آن مفهوم نبود. شما مثلاً موظف بودید در تهران در روز مثلاً هزار تا نسخه بیچید و پاسخگو باشید. ممکن بود از این هزار تا ده تاش هم دوستان پرسنل داروخانه‌ها باشند. تنها کاری که پرسنل داروخانه می‌کرد این بود که اگر دوست و فامیل و قوم و خویشش می‌آمد، تویی صف معطل نمی‌شد ولی این که پارتی‌بازی بکنند بیش از سهمیه روی نسخه‌ای بدھند نبود، اگر هم مورد خاصی می‌شد، پرسنل می‌آمدند با مدیریت داروخانه هماهنگ می‌کردند.

را برگزار می‌کردیم. همه این‌ها برای این بود که هماهنگی به وجود باید و داروخانه نظم داشته باشد و از حالت هیئتی خارج بشود. داروخانه‌ها از سال ۶۱ که من سرپرستی داروخانه‌ها را بر عهده گرفتم، هیچ وقت هیئتی اداره نشدنده و بعد از من هم که آقای دکتر نقدی آمد و همین طور مدیرهای بعدی، چون این فوندانسیون ریخته شده بود، مجبور بودند این روش را ادامه بدهند.

در آن مقطع زمانی شما نمی‌توانستید هیئتی اداره کنید، یعنی حتماً باید یک وحدت فرماندهی وجود می‌داشت. مسایل از بالا عنوان می‌شد برای مدیران داروخانه‌ها. دوستان هم، همه دکتر داروساز بودند و یک جمع دوستانه داشتیم، همه با هم دوست بودند و رفیق هم‌دل. همه هم‌جهت بودند. همه دل‌شان می‌خواست خدمت‌رسانی کنند. در مجموعه داروخانه‌ها کسی بود که شوهرش ۸ سال در عراق اسیر بود. همه احساس مسؤولیت می‌کردند که حداقل اگر در جبهه‌ها نمی‌توانند شرکت کنند، در پشت جبهه‌ها یک باری از دوش جنگ بردارند.

◀ آیا با توجه به حجم بالای کاری، به کارمندها پاداش یا فوق العاده‌ای تعلق می‌گرفت و یا عکس این، اگر کارمندی کم کاری می‌کرد شما برخوردي داشتید؟

ما از همان ابتدا در مهر سال ۶۱ که اشل حقوقی تعیین کردیم، به تدریج در پایان هر سال براساس بخش‌نامه حداقل دستمزد وزارت کار حقوق‌ها را تعیین می‌کردیم. هر سال هر چقدر که وزارت کار ترمیم حقوق می‌داد، ما هم این ترمیم حقوق را برای

۳ ماه شخصیت خودشان را هم نشان می‌دادند. ما به هر حال کنترل‌های لازم را داشتیم. البته امکانات اقتصادی داروخانه‌ها، آن زمان ایجاب نمی‌کرد که شما دوربین مداربسته داشته باشید و این حرف‌ها آن موقع خیلی مرسوم نبود ولی به هر حال بچه‌ها خودشان مواطن هم‌دیگر بودند. در هر حال پرسنل را خودمان انتخاب می‌کردیم و خودمان آموزش می‌دادیم. چه کادر مالی داروخانه‌ها، چه به اصطلاح کادر تکنیسین داروخانه‌ها، دانشجوها یا هم از طریق دانشکده معرفی می‌شدند تا دوره کارآموزشی‌شان را بگذرانند. خیلی وقت‌ها از بین همان‌ها زیر نظر می‌گرفتیم بچه‌های خوب و کاری را انتخاب می‌کردیم و در شیفت‌های شب داروخانه استفاده‌شان می‌کردیم.

◀ مدیریت داروخانه و ارتباط با داروخانه‌های دیگر به چه شکلی بود، سیستم منظمی داشتید؟ ابتدایی که من آمدم برای این که مدیریت داروخانه‌ها هیئتی نباشد برای هر داروخانه‌ای مدیر داخلی تعیین کردم. این مدیر داخلی مسؤول تنظیم شیفت‌ها بود، مسؤول مرخصی بچه‌های داروخانه‌اش بود، مسؤول حساب و کتاب داروخانه‌اش بود، مسؤول تدارک درست داروخانه‌اش بود و هر هفته پنج شنبه‌ها هم ساعت ۲ بعدازظهر، جلسه شورای مدیران داروخانه‌های دانشکده داروسازی، در محل داروخانه ۱۳ آبان برگزار می‌شد. آن موقع میز و صندلی و این مسایل هم نبود. ما کارت‌ن می‌انداختیم کف انبار روی کارت‌ن می‌نشستیم و جلسه مدیران داروخانه

که شما ساعت ۲ بعد از نصف شب می‌رفتی در داروخانه، خسته نباشید می‌گفتی به بچه‌ها، خودش باعث می‌شد که بچه‌ها احساس مسؤولیت کنند. سختگیری خاصی نبود. هم مدیرهای داخلی داروخانه، هم سرپرست داروخانه‌ها، سعی بر این بود که با عملکرد خودمان نشان بدھیم که همه باید احساس مسؤولیت کنند.

← در این شیفت‌های شبی که داشتید، روال زندگی در داروخانه به چه شکلی بود؟ خورد و خوراک چه طور تهیه می‌شد؟ به عنوان محل استراحت جایی در نظر گرفته شده بود؟ نظارت بر کار شبیت شب به چه شکلی بود؟

در مورد خورد و خوراک که هر کس غذا از خانه‌اش می‌آورد. سیستمی که بخواهد غذا تهیه بشود، نبود، چون امکاناتی مثل آشپزخانه و این چیزها نبود. اگر شما قرار بود غذا تهیه کنید باید از بیرون غذا تهیه می‌کردید. البته، ما به بچه‌ها طبق قانون حق ناهاری می‌دادیم چون قانون صراحة داشت و به بچه‌هایی که تابع قانون تأمین اجتماعی بودند، حق ناهار و حق مسکن این چیزها در آن اندازه‌ای که قانون تعیین کرده بود، پرداخت می‌کردیم.

جایی برای استراحت پرسنل داروخانه‌ها هم نبود. معمولاً شیفت شب داروخانه‌ها دو نفر بودند. دو نفر یا سه نفر بستگی به شلوغی و خلوتی داروخانه داشت. معمولاً در یک مقطع زمانی یک نفر استراحت می‌کرد و معمولاً محل استراحت در نمازخانه داروخانه‌ها بود. از سال ۶۱ که من رفتم

بچه‌ها اعمال می‌کردیم. مطابق قانون عیدی و پاداش می‌دادیم، در طول سال هم به مناسبت‌های مختلف مثل اعیاد به هر حال به بچه‌ها کمک می‌کردیم. می‌نوشتیم مثلاً، به مناسبت عید قربان به همه بچه‌ها ۵۰ ساعت اضافه کاری تشویقی بدهیم. اگر اضافه کاری بود مطابق قانون کار و مطابق قانون تأمین اجتماعی بود. همه بچه‌ها بیمه بودند، همه بچه‌ها سالیانه عیدی و پاداش می‌گرفتند. همه بچه‌ها در طول سال پاداش‌های مقطوعی می‌گرفتند. البته، اگر کسی خلافی هم می‌کرد جرمیه می‌شد. هر کسی کم کاری می‌کرد خسارتی می‌زد و یا از زیر کار در می‌رفت، این‌ها را هم می‌نوشتند. همان‌طور که می‌نوشتند مثلاً همه پرسنل ۵۰ ساعت تشویق بشوند، می‌نوشتند که فلان کس هم ۳۰ ساعت جرمیه بشود.

← آقای دکتر با آن حجم سنگین کار داروخانه‌ها سختگیری‌های خاصی وجود داشت؟

الان که من نگاه می‌کنم سختگیری خاصی نبود. یعنی شاید همه براساس احساس مسؤولیت‌شان بود که کار می‌کردند. گفتم، می‌گویند «الناس علی دین ملوک‌هم» این اصلی است که در تمام طول تاریخ حاکم است. وقتی که من، مدیر داروخانه هر روز ساعت ۶/۳۰ صبح پشت میز نشسته بودم، تا شب ساعت ۸، اگر هم اتفاقی می‌افتد که معمولاً در طول هفته یکی دو شب پیش می‌آمد و من می‌آمدم شب‌ها و سرکشی می‌کردم به داروخانه‌ها. آن موقع موبایل و این صبحت‌ها نبود، این بود که شما باید فیزیکی سرکشی می‌کردی. همین اندازه

جنگ. همه دنبال یک اعتقاد و یک ایمان و یک به اصطلاح تفکری بودند که نگاه می‌کردند و می‌دیدند امام‌شان هم همان نحو زندگی می‌کند که این‌ها و همه این مسایل باعث شد که ما هم در جنگ موفق باشیم، هم در جبهه‌ها موفق باشیم، هم در پشت جبهه‌ها موفق باشیم.

◀ در ارتباط با ایام موشکباران گویا یکی از مناطق نزدیک داروخانه را با موشک زدند. اقداماتی که برای کنترل چنین فضاهایی صورت می‌دادید را برای ما بفرمایید؟

اگر اشتباه نکنم سال ۶۷ بود، اولین موشکی که به تهران زدند، دوروبر مسجد الججاد در میدان هفت تیر بود. قصه هم به این ترتیب بود که من در داروخانه ۱۳ آبان حضور داشتم. آن موقع تورگوت اوزال، نخست وزیر ترکیه، آمده بود ایران و مسیرش میدان ولی‌عصر بود. از خیابان کریم‌خان زند از جلوی کلیسای سرکیس مقدس، نبش خیابان ویلا باید رد می‌شد. ما دیدیم خیابون قرق شد و بوق و آژیر و این‌ها و اوزال رد شد. حدود ساعت ۶/۳۰ یک ربع به ۷ بعدازظهر، دقیقاً فصلش یادم نیست ولی هوا کاملاً تاریک نشده بود، هنوز گرگ و میش بود، تورگوت اوزال آمد و رد شد. کمی بعد صدای مهیبی آمد که ما اول فکر کردیم به خاطر مسایل ارامنه و این چیزها در مسیر تورگوت اوزال بمب‌گذاری شده است. بعد شلغ شد و صدای آژیر ماشین و به هر حال متوجه شدیم که اولین موشک را صدام در تهران زده است که دوروبر داروخانه ما هم بود. باورتان نمی‌شود، بچه‌ها در سرویس‌دهی

کاری که کردیم برای هر داروخانه، یک گوشه‌ای را به عنوان نمازخانه در نظر گرفتیم. یک موکتی و جانمایی در نظر گرفتیم. بچه‌ها در آن محل هم نماز می‌خواندند هم محل استراحت شب‌شان بود. به هر حال، جهادی کار می‌کردند همه بچه‌ها یعنی با عشق و علاقه کار می‌کردند و در این با عشق و علاقه کار کردن هم هیچ کس احساس پشیمانی نمی‌کرد، برای این که در جامعه که نگاه می‌کرد، می‌دید تقریباً همه دارند این جور کار می‌کنند. خوب بچه‌هایی جبهه می‌رفتند. در پشت جبهه و در کمیته‌های امداد حضرت امام یا در دفاتر جهاد سازندگی می‌دیدند که مردم چه جوری کار می‌کنند و آن تفکر زندگی انقلابی هنوز در بچه‌ها و در مردم وجود داشت. بچه‌ها می‌دیدند که کسی زیاد از حد برای خودش نمی‌خواهد. وقتی به من سرپرست داروخانه‌ها را نگاه می‌کردند، می‌دیدند که من به عنوان سرپرست، نه اتاقی دارم، نه تشکیلاتی دارم، نه میزی دارم، نه منشی دارم، نه ماشینی دارم. من یک ماشین پیکان کار مدل ۵۶ داشتم که تا آخر داروخانه‌ها همان ماشین را داشتم. همان ماشینم بود که آن هم هفته‌ای سه روز دست خانم بود هفته‌ای ۲ تا ۳ روزش دست من. بچه‌های داروخانه انگشت‌شماری که ماشین داشتند، همه پیکان بود. بنابراین، وقتی کسی پیکان دارد، رئیسش هم پیکان دارد، خیلی به دنبال این نیست که خودش را بکشد بالا. ببینید این تفکری که الان ما در جامعه داریم خداوکیلی این تفکر نبود. اگر آن تفکر انقلابی تفکر ایثار، تفکر از خودگذشتگی وجود نداشت، نه ما در جنگ می‌توانستیم پیروز شویم و نه در پشت

این طور شده است. گفتم که الان خودم را می‌رسانم. آن موقع هم شب‌ها، چسب آبی می‌چسبانند روی چراغ ماشین‌ها که نور خیلی مشخص نشود. خیابان هم چراغ‌هایش خاموش بود. خلاصه من از میدان اختیاریه که خانه‌مان بود با حالت کورمال کورمال آدمد تا داروخانه بوعلی، دیدم بچه‌ها هستند. بچه‌ها وقتی که من را دیدند احساس آرامش دیگری کردند و شاید توقع نداشتند که در آن حالت من بروم پیش‌شان. نیم ساعت سه ربیعی پیش‌شان نشستم. یک خردۀ دلداری‌شان دادم. گفتم: ما بالاخره باید خودمان را آماده کنیم. بچه‌ها در جبهه‌ها می‌جنگند و شهید می‌شوند. حالا احیاناً ممکن است بمبی هم بیفتند و برای ما هم اتفاقی پیش بیاید. در اکثر قریب به اتفاق شب‌های بمباران، من معمولاً سرکشی می‌کرم. می‌چرخیدم در داروخانه‌ها. یک چاق سلامتی و خسته نباشیدی با بچه‌ها داشتم. یک چایی می‌خوردیم تا بچه‌ها کمی پشت‌گرمی بیشتری داشته باشند برای کار.

← آقای دکتر لطفاً بفرمایید که رابطه مالی شما با دولت چه بود؟ آیا بودجه خاصی برای داروخانه‌ها در نظر گرفته شده بود یا نه مستقل بود؟  
ما هیچ بودجه‌ای نداشتیم. از سال ۶۱ که من آدمد تا سال ۷۰ که من بودم، ما به صورت یک واحد خودکفا اداره می‌شدیم. دولت هیچ کمکی به ما نمی‌کرد. خیلی وقت‌ها بهداری هنوز در جنگ و دعوا بود که داروخانه‌ها متعلق به دانشکده داروسازی است، مال وزارت بهداشت است و غیره. خیلی وقت‌ها سنگاندازی هم می‌کردند در

به مردم واقعاً راسخ‌تر شدند، یعنی حس می‌کردند که الان مردم بیشتر به سرویس‌دهی این‌ها احتیاج دارند. البته، یکی ۲ نفر هم بودند که ترسیده بودند. خوب ما سعی می‌کردیم دلداری‌شان بدھیم! بعد از قضیه بمباران‌ها کار کردن در تهران سخت‌تر شده بود. مردم رفته بودند، خیلی از شهروها تخلیه و بسیاری از داروخانه‌ها تعطیل شده بودند. مراجعه‌کننده ما نسبت به گذشته بیشتر شده بود و طبیعتاً کسانی که مانده بودند، توقع بیشتری هم داشتند. می‌گفتند: ما ماندیم زیر بمباران، داخل شهرها ماندیم و ما احساس مسؤولیت بیشتری می‌کردیم. با بچه‌ها صحبت کرده بودیم که الان یک خردۀ شرایط سخت‌تر شده است و شما باید سعی کنید با آرامش و طمأنی‌به بیشتری به مردم سرویس بدھید تا حداقل مردم وقتی مراجعه می‌کنند، به داروخانه دانشکده داروسازی در آن مقطع زمانی که در این داروخانه‌ها حضور دارند احساس آرامش کنند.

← شما به عنوان مسؤول چه می‌کردید یعنی با توجه به وظیفه‌تان در شرایط بمباران رسیدگی‌تان بیشتر بود؟

من حضور شبانه‌ام در داروخانه‌ها خیلی بیشتر شده بود. چون به طور مثال بعد از ۲ تا ۳ هفته که اولین موشک به تهران خورد، یک موشک دیگر خورد به بیمارستان جرجانی روبروی داروخانه بوعلی. یک داروخانه ما که اول خیابان دماوند بود. شب بود حدود ساعت ۲/۳۰ بعد از نصف شب. بچه‌ها زنگ زدند. بچه‌ها خانه زنگ زدند که

از دستمنان برنمی‌آمد. من فکر می‌کنم همین اندازه که یک مجموعه داروخانه‌ای در تهران وجود داشت که بدون این که باری بر دوش دولت تحمیل کند خودکفا اداره می‌شد، خود دولت هم راضی بود.

◀ عموماً قضاوت‌ها مبنی بر موفقیت داروخانه‌ها است. شما دلیل این موفقیت را چه می‌دانید و نقش مدیریت و ویژگی‌های مدیریتی داروخانه را بفرمایید؟

من اگر در یک کلمه بخواهم خلاصه کنم که رمز موفقیت داروخانه‌های دانشکده داروسازی را چه مدیریتش، چه پرسنلش، چه کل مجموعه را به عنوان یک مجموعه خدماتی و درمانی، ایثار و فدایکاری و از خودگذشتگی است. این ایثار و فدایکاری و از خودگذشتگی چیزی نبود که خاص داروخانه‌های دانشکده داروسازی باشد. این تفکر حاکم بر جامعه در سال‌های بعد از انقلاب و جنگ بود. از سال ۵۹ تا سال ۶۸ که جنگ وجود داشت این تفکر بر جامعه حاکم بود که توانست همه جبهه‌ها را اداره کند. در جبهه‌ها و هم در پشت جبهه‌ها موفق باشد. این رمز موفقیت داروخانه‌ها بود.

ویژگی مدیریت این بود که هیچ موقع مدیریت بین خودش و تنہ داروخانه‌ها خط‌کشی نکرد یک دیوار حایل نکشید. همیشه پرسنل داروخانه دانشکده داروسازی، مدیریت را در بین خودشان می‌دیدند، چه سرپرست داروخانه‌ها، چه مدیریت داخلی داروخانه‌ها. آن زمان شیرخشک خیلی کم بود. یک جت بار بود در میدان هفت‌تیر، همیشه از

کار، ولی خوب به هر لحظه جامعه موقعیت خاصی داشت و درگیر مسایلی مثل جنگ بود. تا این که سال ۶۴ یا ۶۵ آقای دکتر منافی، وزیر بهداشت آن موقع، جلسه‌ای گذاشت در دفترش و واقعاً خدا حفظش کند و خدا خیرش بدهد مسئله را برید که در آن مقطع زمانی خیلی کمک بود. به ذی‌حسابی که در ارتباط با داروخانه‌های دانشکده داروسازی بود رسماً نوشت که شما هیچ دخالتی نداشته باشید. داروخانه‌ها به صورت واحد خودکفا اداره می‌شوند و همه مسؤولیتش را هم من می‌بذریم و خوشبختانه از آن موقع به بعد این‌ها خیلی کاری به کار مانداشتند و داروخانه‌ها به صورت خودکفا اداره می‌شد. ذی‌حساب و این مسایل هم نبود و همه کارها یک امضایی شد.

◀ آیا کمکی هم از جانب داروخانه به جایی می‌شد؟

کمک به آن صورت نمی‌شد. یعنی امکان کمکی وجود نداشت. ببینید ما حدود ۳۰ تا ۳۵ درصد داروهایمان را روی نسخه‌های بیمه می‌گذاشتیم چه تأمین اجتماعی و چه خدمات درمانی چه نیروهای مسلح و طبیعتاً به خاطر مشکلات اقتصادی که وجود داشت پول ما را سر وقت نمی‌دادند. بنابراین یک عددی را همیشه از بیمه‌ها طلبکار بودیم و اصلاً امکان این را نداشتیم که ما به دانشکده کمک کنیم. در میزان محدود اگر دانشکده یک چیزی می‌خواست و بودجه نداشت مثلًا یک کتابی یا کامپیوتری می‌خواست، ما معمولاً می‌خریدیم و در اختیارشان قرار می‌دادیم ولی خوب کمک کلانی

← یکی از چیزهایی که من زیاد شنیدم از مجموعه کارمندان، جلسات کارتی است که ظاهراً ابتکار شما بود این امر بحسب اتفاق صورت گرفت یا در واقع یک استراتژی مدیریتی بود؟

می‌گویند: خونه‌نشینی بی‌بی از بی‌چاره! واقعیت، من فکر این را می‌کردم که یک موکت باید بخرم دو متر. یک هزینه‌ای داشت. آن موقع هم این جور نبود که شما بروی درب دکان موکت فروشی بگویی: آقا یک موکت به من بد. موکت حواله می‌خواست، لاستیک ماشین حواله می‌خواست، یخ شکن حواله می‌خواست، با جناق من معاون جنگ وزارت بازارگانی بود، ما از این ارتباط استفاده کردیم و داروخانه‌ها را تجهیز کردیم. یعنی شما می‌خواستی ماشین کارت‌زنی داشته باشی، می‌رفتی از وزارت بازارگانی حواله می‌گرفتی می‌رفتی از مرکز تهیه و توزیع الکترونیک، مثلًاً ۴ تا ماشین ساعت‌زنی می‌گرفتی. برق نبود، می‌بایست ژنراتور می‌گرفتی، به همین ترتیب بود. این بود که من می‌دیدم به هر حال حالا که ما همه زندگی و کارمان مثل بقیه پرسنل داروخانه‌ها هست، یک دانه موکت هم نخربیم یک موکت برای داروخانه صرفه‌جویی کردیم، چون بچه‌ها هم موقعی که می‌خواستند ناهار بخورند میز و صندلی و این چیزها نبود، روی همان تکه‌ای که قسمت ناهارخوری بود کارت‌زن می‌انداختند، می‌نشستند. اگر من قرار بود برای جلسه شورای مدیران داروخانه موکت بخرم آن وقت برای ناهارخوری هم باید می‌خریدم، برای خیلی کارهای دیگر هم. گفتم اول یک سوزن به خودت بزن یک جوال‌دوز به دیگران. ما سوزن را

آن ۳ تا ۴ کامیون اجاره می‌کردیم و می‌رفتیم از انبارهای شرکت سهامی دارویی کشور، شیرخشک می‌آوردیم داروخانه ۱۳ آبان خالی می‌کردیم. امکان نداشت کامیون شیرخشک بیاید آن‌جا و من اولین کسی نباشم که روی کامیون می‌رود تا این کارت‌زن‌ها را دست به دست تخلیه کنیم. یعنی این ویژگی و این فوندانسیونی که ریخته شد، فوندانسیون همدلی مدیریت با پرسنل داروخانه‌ها، این فوندانسیون، به اعتقاد من فوندانسیون درستی بود و آن خشت درستی بود که در داروخانه‌ها گذاشته شد. آن سنگ‌بنا، سنگ‌بنای درستی بود. برخلاف این که می‌گویند خشت اول چون نهد معمار کج، تا ثریا می‌رود دیوار کج، این خشت اول در داروخانه‌ها کج گذاشته نشد. این خشت اول خشت درستی گذاشته شده بود. خشت همدلی و خشت همزبانی بود. من که سرپرست داروخانه‌های دانشکده بودم هر روز مهمن ۳ تا ۴ از بچه‌های داروخانه بودم برای ناهار. صباحانه می‌رفتم در انبار با بچه‌ها و کارگرهای انبار می‌خوردم. ناهار را با تکنیسین‌های داروخانه می‌خوردم. این همدلی باعث شد که این فوندانسیون، فوندانسیون درستی باشد و کماکان چون مدیریت داروخانه‌ها و سرپرستی داروخانه‌ها از دل خود مجموعه درآمده است، نمی‌تواند جدای از این سیستم حاکم حرکت کند. به همین دلیل هم شما هنوز می‌بینید که داروخانه‌ها، خوب سرویس می‌دهند. درست سرویس می‌دهند. آن دوستی، یکرنگی و صمیمیت وجود دارد منتهی به نسبت زمان. شما قطعاً نمی‌توانید سال ۹۰ مثل ۶۰ عمل کنید.

خارج می‌شد. برای داروخانه‌های دانشکده هم امکان داشت کسی نسخه سوری بیاورد، ده عدد آمپول، ب کمپلکس بگیرد و ببرد در ناصرخسرو بفروشد. یا در داروخانه‌های دیگر، خیلی وقت‌ها مثلاً می‌آمدند ۲ تا ۳ بسته سه‌همیه فلان دارو را می‌دادند به داروخانه‌ای. آن داروخانه احساس مسؤولیت نمی‌کرد، به جای این که بیاید این ۳ تا بسته را خرد خرد، در اختیار مریض‌ها بگذارد. ۳ تا بسته را یک‌جا می‌داد به یک نفر. او هم ممکن بود که این را ببرد ناصرخسرو. ولی وجود داروخانه‌های دانشکده داروسازی بزرگ‌ترین حسنیش این بود که به قاچاق دارو خیلی امکان بروز و ظهرور نمی‌داد.

مریض اطمینان داشت که اگر یک ورق از فلان دارو در ناصرخسرو هست، با دو ساعت و سه ساعت معطلي، در داروخانه دانشکده داروسازی می‌تواند دارویش را تهیه کند.

ما این صحبت را در داروخانه می‌شنیدیم که بعضًا که مریض می‌آمد، نسخه‌اش را می‌آورد، وقتی که می‌گفتیم نداریم، می‌گفت: من چه کنم؟ شما هم نداشته باشید من باید بروم از ناصرخسرو بگیرم. ما می‌گفتیم: خانم یا آقا، صبر کن ۲ روز یا ۳ روز دیگر می‌آید، این یک ورق را بگیر، مصرف کن تا بعد دارویت بیاید. به هر حال اگر تیر مریضی در داروخانه دانشکده داروسازی به سنگ می‌خورد، آن وقت کشیده می‌شد به طرف ناصرخسرو.

◀ کار کرد آموزش داروخانه‌ها را چه طور ارزیابی می‌کنید؟ در مجموع به نظر شما اهداف آموزش در کنار کار داروخانه به ثمر نشسته؟ الان ضرورت

به خودمان زدیم و موکت نخریدیم، روی کارتمن نشستیم تا دیگر کسی موقع بیشتر از این حد را نداشته باشد.

◀ آقای دکتر مواجه شما با بحث قاچاق دارو به چه شکلی بود؟ مثلاً امکان داشت در موقع کمبود شما هم از ناصرخسرو دارو تهیه کنید؟

ما هیچ وقت از غیر از سیستم رسمی دارو تهیه نمی‌کردیم. ما حتی الکلی را هم که برای تهیه داروهای ترکیبی در داروخانه‌ها مصرف می‌کردیم می‌رفتیم از وزارت‌خانه حواله می‌گرفتیم، منتظری حواله‌ای که به ما می‌دادند مقدار بیشتری بود به نسبت جاهای دیگر. در مورد دارویی که از سیستم قانونی تهیه می‌کردیم، شرکت‌های پخش دارو دارو را در اختیار ما قرار می‌دادند، ولی مجموعه داروخانه‌ها به هیچ وجه، در هیچ مقطع زمانی با ناصرخسرو ارتباط نداشت.

در سال ۶۵، دادستانی ناصرخسرو را ۳ تا ۴ روز محاصره کرد. آن‌جا داروهای قاچاق بود. ما در سال ۶۵ با دادستانی همکاری کردیم، هماهنگ کردند و یک مقدار دارو را از آن‌جا جمع کردند ولی به هر حال پدیده قاچاق همیشه در کمبودها به وجود می‌آید. حالا هر قدر که می‌خواستند جلویش را بگیرند نمی‌شد ولی حضور وجود داروخانه دانشکده داروسازی، شدت و حدت مسأله قاچاق را کاهش می‌داد.

بخشی از دارویی که قاچاق می‌شد در ناصرخسرو داروهایی بود که از آن طرف مرز می‌آمد، بخش بیشترش داروهایی بود که از همین سیستم دولت

می‌دادیم و باعث می‌شد که این دانشجوها بعد از یک دوره ۵-۶ ماهه که در داروخانه‌ها می‌گذراندند. واقعاً در کار داروخانه از تبحر خاصی برخوردار باشند. بنابراین، داروخانه‌ها در عین این که سرویس خوبی به مردم می‌دادند، آموزش خوبی هم به دانشجوهای داروسازی می‌دادند و تکیه‌گاهی هم برای آموزش دانشجوهای داروسازی شده بودند و حالا هم این سیستم ادامه دارد.

البته، الان گاه‌گداری مسؤولین داروخانه گله می‌کنند که میزان مراجعه کننده به ما کم شده است و تعداد نسخ کاهش پیدا کرده است. وقتی این مسأله را با بندۀ در میان می‌گذارند، به عنوان کسی که پیشکسوت بودم در این کار، می‌گوییم که الان شرایط با سال ۶۰-۶۱ خیلی فرق کرده است و دارو در همه داروخانه‌ها هست. دیگر آن کمبودها وجود ندارد. آن نارسایی‌ها نیست و یواش یواش شما هم به عنوان داروخانه‌هایی در کنار بقیه داروخانه‌ها باید خودتان را ببینید. دیگر به این ترتیب نیست که دارویی را فقط و فقط در اختیار داروخانه‌های دانشکده داروسازی قرار بدهند. ضرورتی حس نمی‌شود در این زمینه و به اعتقاد من الان از این مسأله باید که داروخانه‌ها استفاده کنند و بعد به همان نسبت که بعد خدمت‌رسانی کم می‌شود، ابعاد آموزشی را افزایش بدهنند. یعنی همان فلسفه‌ای که در ابتدا داروخانه‌های دانشکده داروسازی بر اساس آن تأسیس شدند.

← جدای از بحث آموزش، آیا در زمینه روش‌های نوین ارایه دارو به مردم مثل بحث مشاوره و به

وجود داروخانه‌ها چیست؟ با توجه به شرایط نسبتاً طبیعی دارو در کشور، هم اکنون جایگاه داروخانه‌ها را چه می‌دانید؟ در مجموع مسیر آینده را چه طور ترسیم می‌کنید؟

در مورد مسأله آموزش، باید مقایسه کنیم که کارآموزی‌ها قبل از واگذاری داروخانه‌ها به دانشکده داروسازی چگونه بوده و بعد چه شده است؟ خوب قبلش که وضعیت اسفناکی داشت. خود ما زمانی که باید می‌رفتیم در داروخانه، یک کاغذ می‌دادند، به عنوان این که ما باید کارآموزی داشته باشیم. خودمان باید می‌رفتیم داروخانه‌ای پیدا می‌کردیم شاید داروخانه دلش رحم می‌آمد و قبول می‌کرد که ما برویم آن جا کار کنیم. کار خاصی هم نمی‌توانستیم انجام دهیم. جلوی پیش‌خوان که نمی‌توانستیم برویم و بایستیم، نسخه‌ای رد کنیم. فقط این بود در محیط داروخانه باشیم. خیلی وقت‌ها هم شما کاغذت را می‌بردی داروخانه، داروخانه می‌گفت: برو ۶ ماه دیگر برگرد. من گواهی می‌دهم که تو آموزش دیدی در داروخانه. وجود داروخانه دانشکده داروسازی باعث شد که دانشکده بچه‌های دانشجو را معرفی کند به داروخانه‌ها و بچه‌های دانشجو بیایند و آموزش بینند. با توجه به کثرت نسخه‌هایی که مراجعه می‌کنند به داروخانه‌ها، بچه‌ها هم در نسخه‌خوانی تبحر خوبی پیدا کنند، هم در شناخت دارو. خیلی از دانشجوهایی که در شیفت داروخانه‌ها بودند، یا دکترهای داروسازی که مسؤولیت داروخانه را بر عهده داشتند یا عضو هیئت علمی دانشکده بودند یا این که جزء دانشجوهای ممتاز دانشکده بودند. این بود که آموزش‌های خوبی به بچه‌های دانشجو

این راهنمایی‌ها در سایه شلوغی بیش از حد داروخانه‌ها کمرنگ می‌شد، ولی هیچ موقع از بین نمی‌رفت. همیشه وجود داشت و الان هم ابعاد مسأله خیلی وسیع‌تر شده است با آن اطلاعات دارویی که داروخانه‌های دانشکده به دنبال خودشان یدک می‌کشند. در حال حاضر، سیستم تلفن گویا راهاندازی کرده‌اند که مریض‌ها زنگ می‌زنند و سؤال می‌کنند. همان پشت پیش‌خوان هم که مریض نسخه‌اش را ارایه می‌کند، مریض را راهنمایی کامل می‌کنند و به هر حال، همیشه این تفاوت سرویس‌دهی بین داروخانه‌های دانشکده داروسازی و داروخانه‌های دیگر وجود داشته است.

**← متشرکم از وقتی که صرف کردید، اگر خودتان فکر می‌کنید مطلبی جا مانده بفرمایید؟**  
نه، فکر می‌کنم همه آن مسائلی که من باید می‌گفتم مطرح کردم.

طور کلی روش‌های علمی‌تر و بهینه‌تر برای ارایه دارو، کاری انجام شده است؟  
بینید حتی در دوره کمبود شدید دارو و دوره جنگ هم مریضی که نسخه‌اش را می‌آورد داروخانه دانشکده داروسازی تفاوت خاصی داشت با نسخه‌ای که می‌رفت یک داروخانه دیگر. سه اصل در داروخانه‌های دانشکده داروسازی تعریف شده بود. یکی آموزش دانشجوها، یکی سرویس‌دهی علمی به مریض‌های مراجعه‌کننده و یکی خدمت‌رسانی به مردم در مقطعی به لحاظ مشکلات جامعه و عمدتاً جنگ، بعد خدمت‌رسانی قوی‌تر شد، ولی همیشه این سه تا مسأله برای داروخانه‌های دانشکده داروسازی تعریف شده بود.

در داروخانه دانشکده داروسازی نسخه مریض را وقتی می‌پیچیدند، راهنمایی‌ش هم می‌کردند کمکش هم می‌کردند. اگر این دارو را باید با آب بیشتر بخوری، این آمپول را این‌جور باید تزریق کنی، راهنمایی می‌کردند. منتهی خیلی وقت‌ها

